

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال سیزدهم، شماره سی و نهم، تابستان ۱۳۹۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵ / ۱۲ / ۰۹

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶ / ۰۴ / ۰۹

صفحات: ۴۵-۶۶

دگرذیسی در ساختار نظام بین الملل و تحلیل مناقشات خاورمیانه *

سهراب انعامی علمداری*

دانشجوی دکترای روابط بین الملل، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران شمال، ایران

چکیده

ساختار نظام بین الملل یکی از عوامل اصلی مؤثر و تأثیرگذار بر رفتار دولت ها و در واقع کانون اصلی درک تحولات سیاست بین الملل می باشد. چرا که با تحول در اشکال و فرم های نظام بین الملل الزامات، مقدورات و محذورات جدیدی بروز می کند که می تواند بر رفتار کشورها تأثیر گذارد. از دیگر سو، منطقه خاورمیانه به دلیل دارای بودن ساختاری متکثر، هویتی و پیچیده همواره به عنوان یکی از زیر نظام های بین المللی از نظام بین الملل تأثیر پذیرفته است. در این معنا، روندها، فرایندها، همکاری ها، رقابت ها و مناقشات در این منطقه پیچیده نیز از این ساختار تأثیر پذیرفته است. در این قالب، پرسش اصلی این مقاله بر این اساس شکل می گیرد که ساختار نظام بین الملل چه تأثیری بر روند مناقشات در خاورمیانه داشته است؟ فرضیه طرح شده نیز با عنایت به طراحی توصیفی تحلیلی و با توجه عناصر تحلیل تاریخی چنین است؛ ساختار نظام بین الملل به دلیل تغییر در قطب بندی ها و نوع توزیع قدرت بر همه حوزه های ژئوپلیتیک منطقه ای و از جمله منطقه خاورمیانه تأثیر چندبعدی گذاشته است که در این منطقه به دلیل ساخت و شکل بندی های متفاوت قدرت، مناقشات به صورت مزمن نمود پیدا می کند.

کلیدواژه ها: خاورمیانه، ساختار نظام بین الملل، بحران، مناقشه.

مقدمه:

اینجا خاورمیانه است، سرزمین صلح‌های موقت، میان جنگ‌های پیاپی این جمله شاید برای بسیاری از ناظران سیاسی و پژوهشگران عرصه روابط بین‌الملل و مطالعات خاورمیانه سخن آشنایی باشد. خاورمیانه؛ منطقه‌ای مملو از پیچیدگی‌ها، درهم تنیدگی‌ها و آشوب‌های مداوم امنیتی که در دهه‌های مختلف مناقشات متنوع با دال‌های مختلف را تجربه کرده است. آنچه تاکنون خاورمیانه را از نقاط مختلف جهان متمایز ساخته، تاثیرپذیری و تاثیرگذاری عمده بر ساختار نظام بین‌الملل بوده که توانسته نگاه بسیاری از بازیگران بین‌المللی را به خود جلب کند. هنگامی که از نظام بین‌الملل سخن به میان می‌آید این بدین معناست که با رهیافت سیستمی و کلان به تحولات نگرسته می‌شود. در چنین وضعیتی میزان توزیع قدرت میان واحدها و بازیگران یعنی قطب بندی شکل نظام و دگردیسی‌های آن را نمایان می‌سازد.

تغییر در ساختار نظام بین‌الملل همواره در منطقه خاورمیانه در قالب دگرگونی‌ها در کشورهای متفاوت منطقه خاورمیانه خود را نشان داده است. در دوران نظام بین‌الملل دوقطبی و جنگ سرد، زیرنظام خاورمیانه بعنوان منطقه ای راهبردی در رقابت دو ابرقدرت نقش اصلی را ایفا می‌کرد و مناقشات در این منطقه بیشتر تحت تاثیر فضای دوقطبی و جنگ سرد قرار داشت. در این دوره، رقابت‌ها و مناقشات را در خاورمیانه به شدت تحت تاثیر رقابت اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا در سطح کلان قرار داشت.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، نظام بین‌المللی دچار تغییر و تحولاتی گردید که خاورمیانه نیز به شدت تحت تاثیر قرار داد. در فضای پسا جنگ سرد، حضور نظامی آمریکا تداوم پیدا کرد و رقابت‌ها و اختلافات قدیمی به صورت مناقشات منطقه ای ظهور و بروز پیدا کرد. حمله عراق به کویت را می‌توان در این قالب مورد بررسی قرار داد. برهم خوردن موازنه و فرو ریختن نظم قدیمی باعث گردید تا عراق خود را در قامت یک قدرت منطقه ای محق برای حمله به کویت بداند. اما با وقوع انفجارهای تروریستی در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، جهان با پدیده جدیدی به نام «تروریسم» مواجه شد که با مداخله آمریکا در خاورمیانه همراه بود. نظم جدید که به نظام «تک قطبی» معروف گردید، خود را به صورت یک وضعیت سلسله مراتبی و نگاه از بالا به پایین از سوی آمریکا نشان داد. در چنین نظم و ساختاری خاورمیانه به دلیل پیگیری سیاست مداخله گرایی و مبارزه با تروریسم آمریکا و گروه ائتلاف با نوع جدیدی از مناقشات همراه شد. حمله آمریکا به عراق، افغانستان، گسترش رویارویی‌های نامتقارن از سوی گروه‌های تروریستی شکل این مناقشات در درون نظم تک قطبی بود. اما از منظر بسیاری از صاحب نظران روابط بین‌الملل، تک قطبی «لحظه» ای بود که در نظام بین‌الملل ظهور یافت و به سرعت به اتمام رسید. طی سال‌های ۷-۲۰۰۶، فضای بین

المللی ناشی از گسترش بحران اقتصادی، افول قدرت آمریکا، افزایش قدرت، قدرت‌های نوظهور همچون چین و روسیه به سمت یک نظم بین‌المللی «دو چندقطبی» حرکت کرده که از جمله ویژگی‌های این نظم جدید، افزایش مداخله قدرت‌های دیگر در مناطق است.

خاورمیانه نیز بعنوان یک ژئوپلتیک پیچیده با ظهور این ساختار جدید به سرعت از آن تاثیر پذیرفت. خاورمیانه که خود بر بستری از رقابت‌ها، هویت‌ها و مناسبات متکثر بنا نهاده شده در چارچوب افزایش و گسترش رقابت‌های منطقه‌ای بین‌المللی و برهم خوردن توازن قوا، نظم و موازنه امنیتی پیشین را از دست داد و دچار آشوب امنیتی گردید.

در این چارچوب به نظر می‌رسد که ساختار نظام بین‌المللی از جمله مولفه‌های عمده ای محسوب می‌شود که بر نظم امنیتی خاورمیانه به طور اعم و وقوع مناقشات به طور اخص تاثیر گذاشته است.

۱- بیان نظری

«نظام، سیستم یا سامانه»، مفهومی است که از علوم تجربی وارد حوزه مطالعات علوم انسانی شده است اساساً، انسان همواره ناشناخته‌ها را با پدیده‌های شناخته شده مقایسه می‌کند. افلاطون برای شناساندن امر سیاست آن را به «ارگانسیم» (اندامواره) انسان مقایسه می‌نمود. در سده بیستم، به خاطر گسترش سیستم‌های مکانیکی، فنی و مهندسی مقایسه سیاست با آن امری رایج شد. مقبولیت رفتارگرایی در روابط بین الملل از دهه ۱۹۵۰ منجر به پذیرش رویکرد سیستمی به جای چارچوب‌های تجویزی و نهادی شد و به عنوان رویکردی که به مطالعه تعاملات پیچیده دولت‌ها می‌پرداخت، مقبولیت یافت. لذا سیستم یا نظام بین‌المللی بعنوان یکی از مفاهیم اساسی روابط بین‌الملل مطرح شد. اگر در روابط بین‌الملل رویکرد سیستمی اتخاذ نکنیم، نظام بین‌المللی تنها حاصل جمع کنش‌های متقابل دولت‌ها خواهد بود، ولی رویکرد سیستم، تحلیلگران را تشویق می‌کند تا اصول تبیین‌کننده و شکل‌بندی خاص روابط موجود میان ملت‌ها را شناسایی کنند. این رویکرد بر این فرض استوار است که برخلاف پیچیدگی و آشفتگی حاکم بر انبوه کنش‌های متقابل، ساختارهای وجود دارد که بر اساس آنها می‌توان به توصیف نظام بین‌الملل و تبیین رفتار یکایک دولت‌ها پرداخت. بنابراین، عنصر اصلی در تبیین علت و نحوه اعمال نفوذ کشورها بر یکدیگر نظام بین‌الملل است، ولی برای شناخت نحوه تاثیرگذاری نظام بین‌الملل روی رفتارها یا برای تبیین قانونمندی‌های رفتاری، به‌عنوان پیش شرط، باید از قبل نظم یا شکل ساختاری نظام بین‌الملل که روی روابط بازیگران آن بی‌قاعده و نا منظم نیست، شناخته شود (کرمی، ۱۳۸۳: ۸۲).

«نظام بین‌الملل» محیطی است که در آن واحدهای سیاست بین الملل عمل می‌کنند به طوری که رفتارها جهت گیری‌ها نیت‌ها و خواسته‌های واحدهای مزبور از نظام بین المللی تاثیر می‌پذیرد. نظریه پردازان، تعاریف زیادی را برای مفهوم نظام ارائه داده اند:

- ۱ - چارچوبی نظری برای کد گذاری داده های مربوط به پدیده های سیاسی
 - ۲ - مجموعه ای از روابط یکپارچه و مبتنی بر دسته ای از متغیرهای سیاسی و فرضی
 - ۳ - مجموعه ای از روابط میان متغیرهای سیاسی بین المللی و
 - ۴ - مجموعه ای از متغیرهای متعامل (جمشیدی، ۱۳۸۶: ۷۸۶).
- در مورد نظام بین الملل، نظریه های مختلفی تعریف ارائه شده اما در این رابطه باید چند جریان کلی را از هم جدا کرد: دسته نخست؛ نظریه پردازانی مانند دیوید سینگر و کاپلان که از منظر رفتارگرایی محض به موضوع پرداخته اند. دسته دوم؛ نظریه پردازانی همچون والتز و هالستی که از منظر نواقح گرایي وارد بحث شده اند و سوم، نظریه پردازانی چون الکساندر ونت که از منظری اجتماعی به این موضوع پرداخته اند. با توجه به این دیدگاهها می توان نتیجه گرفت که اگر قدرت و توانایی بازیگران سیاست بین الملل دگرگون شود، ساختار نظام بین الملل نیز متحول می شود. این تحول پیامدهای اساسی برای همه دولت های موجود در آن نظام و نیز مناطق تابعه دارد و زیر تغییر سیستمی موجب تغییر در الگوهای رفتاری دولت ها و ایجاد الگوهای رفتاری جدید می شود (حاجی یوسفی، ۱۳۸۵: ۱۲۹) معمولاً مهمترین اشکال تغییر و تحول در نظام بین الملل عبارتند از:
- ۱ - تغییر اشکال نظام؛ که بر محور ماهیت بازیگران اصلی آن استوار است.
 - ۲ - تغییر قواعد نظام؛ یعنی توزیع مجدد قدرت و تحول موقعیت بازیگران و تغییر هنجارها
 - ۳ - تغییر تعاملات؛ به معنای تحول فرایندها میان بازیگران (معین الدینی و رضایپور، ۱۳۸۷: ۳۳۱).
- از مجموعه این مباحث می توان به نتیجه رسید که ساختار نظام بین الملل یکی از عوامل اصلی موثر بر رفتار دولت و در واقع کانون اصلی درک تحولات سیاست بین الملل می باشد. چرا که با تحول در اشکال و فرم های نظام بین الملل الزامات، مقدرات و محذورات جدیدی بروز می کند که می تواند بر رفتار کشورها تاثیر گذارد. در این میان منطقه خاورمیانه بعنوان یکی از نظام های منطقه ای از این اصل متقن خارج نیست و ساختار و اشکال نظام بین الملل چه در سال های گذشته و سالهای آینده بر رفتار آن تاثیر گذاشته و خواهد گذاشت. در این چارچوب، نویسنده اشکال نظام بین الملل را بر اساس سال های تقدم و تاخر مورد بررسی قرار داده است.

۱-۱- نظام دو قطبی

نظام بین الملل از اواخر دهه ۱۹۴۰ میلادی تا اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی، یک نظام دو قطبی بود که ویژگی اساسی آن را منازعه و رقابت میان ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی تشکیل می داد در کنار دو قطب آمریکا و شوروی، دو بلوک شکل گرفت که در عرصه های نظامی، سیاسی دیپلماتیک و اقتصادی به رقابت می پرداختند.

در دوران جنگ سرد، بحران‌های بین‌المللی به طور عمده توسط دو ابرقدرت مدیریت می‌شد و بحران‌ها نه به خودی خود، بلکه به واسطه تحریک یا حمایت یکی از این دو ابرقدرت یا قدرت‌های تابع بلوک آنها بروز می‌کرد و با تلاش ابرقدرت دیگر و بلوک همراهش از طریق مبارزه با آن و چه با دادن امتیازاتی مدیریت می‌شد و به پایان می‌رسید. بحران موشکی کوبا نمونه خوبی از این دست است. این بحران به واسطه استقرار موشک‌های کوتاه برد ولی هسته‌ای شوروی در کوبا آغاز شد و با امتیازاتی شامل برچیدن موشک‌های ژوپیتر آمریکا در ترکیه و قبول موجودیت سیاسی کوبا پایان یافت (ستوده، ۱۳۸۰: ۱۶۷). در دوران جنگ سرد شرایط دو قطبی حاکم بر نظام بین‌الملل و مؤلفه‌های داخلی قدرت‌ها در تصمیم‌گیری، عوامل بسیار مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در مدیریت بحران‌های بین‌المللی بودند.

۲-۱ - نظام چند قطبی در حال گذار

بعد از فروپاشی شوروی و به دنبال آن بر هم خوردن نظم حاکم بر روابط بین الملل پیش بینی اینکه چه نظمی بر روابط بین الملل حاکم خواهد شد، بسیار دشوار بود. در بعد ساختاری، بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند که در سطح نظام بین‌الملل، سیستم چندقطبی با محوریت اقتصاد به روابط بین الملل شکل خواهد داد و گفتمان‌های نظامی بسیار کم‌رنگ خواهند شد. بعضی دیگر با بررسی حوادث دهه ۹۰، سخن از ظهور یک ساختار تک‌قطبی به رهبری آمریکا می‌زنند و بعضی دیگر معتقدند که نظام جهانی هنوز مستقر نگردیده و جهان در وضعیت ژلاتینی به سر می‌برد که احتمال وقوع نظم‌های متعددی در آن می‌رود. در واقع، در سال‌های جنگ سرد، نظریه پردازان لیبرال و نیز گورباچف، نوید یک جهان با وابستگی متقابل را می‌دادند. اما پس از فروپاشی شوروی، جورج بوش مدعی نظم نوین جهان به سرکردگی آمریکا شد. بیل کلینتون پیشتر در جهت بین‌المللی‌گرایی لیبرال و اعمال سرکردگی آمریکا در چارچوب نهادهای بین‌المللی موجود می‌کوشید (حسینی‌متین، ۱۳۹۰: ۱۴۵). برخی عقیده داشتند که نظام جدید، چندقطبی و چند سطحی مطرح هستند که در آن به لحاظ نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قطب‌های مختلفی مطرح هستند که در زیر به تعدادی از این نظرات می‌پردازیم:

آرمان‌گرایان و لیبرال‌ها عمدتاً بر رشد و وابستگی متقابل دولت‌ها، جهانی‌شدن اقتصاد، مشکلات مشترک بشری، تکامل هنجارها، نهادها و سازمان‌های بین‌الملل تاکید داشتند و معتقد بودند جهان وارد دوره‌ای می‌شود که بر اساس اصول لیبرالیسم، به شکل دموکراتیک و در چارچوب نوعی حکمرانی جهانی اداره خواهد شد. عده ای نیز از یک نظام چند بخشی سخن می‌گفتند که در آن، در هر یک از حوزه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و سیاسی چند قدرت بزرگ سخن را می‌زنند. هنری کسینجر در این رابطه می‌نویسد: «نظام بین‌المللی قرن، دارای حداقل شش قدرت اصلی آمریکا،

اروپا، چین، ژاپن، روسیه و احتمالاً هندوستان به اضافه کشورهای متوسط و کوچک خواهد بود. شش قدرت اصلی به پنج تمدن متفاوت اختصاص خواهد داشت». ساموئل هانتینگتون معتقد بود که در دوره پس از جنگ سرد، تنها یک ابرقدرت وجود دارد و در این جهان تک قطبی، یک ابرقدرت، آن هم فارغ از قدرت‌های عمده دیگر، در کنار شمار زیادی قدرت‌های کوچک، نیروی برتر است که می‌تواند تنها با همکاری ضعیف کشورهای دیگر و حتی بدون پشتیبانی آنها به گونه‌ای موثر، مسائل بزرگ بین‌المللی را حل و فصل کند و هیچ مجموعه‌ای از دیگر قدرت‌ها نیز نمی‌تواند مانعی در برابر آن ایجاد نماید. در سطح دوم، قدرت‌های عمده منطقه‌ای قرار دارند که در بخش‌هایی از جهان بازیگرانی با نفوذند، همانند جامعه اروپا، روسیه، چین، هند، برزیل و ایران، سطح سوم، را نیز قدرت‌های متوسط منطقه‌ای تشکیل می‌دهند که نفوذ آنها در مناطقی کمتر از نفوذ قدرت‌های عمده منطقه است و سرانجام، سایر کشورها در سطح چهارم قرار می‌گیرند که برخی از آنها به دلایل گوناگون به واقع مهم هستند لیکن در مقایسه با کشورهای سه سطح بالاتر، در ساختار قدرت‌های جهانی نقشی ندارند. در کنار این دیدگاه‌ها، نوواقع‌گرایانی چون والتز، معتقد بودند که جهان پس از جنگ سرد تک قطبی است که در آن تنها یک قدرت بزرگ وجود دارد و این شرایط، بعد از سقوط امپراطوری روم در جهان بی سابقه است. بین آمریکا و سایر کشورها از لحاظ فناوری و نظامی شکافی وجود دارد که این فاصله در بعد نظامی بسیار بیشتر است. این در حالی است که همواره این شکاف‌ها عمیق‌تر می‌شود، به طوری که نه یک کشور خاص و نه حتی ائتلاف چندین کشور در آینده نزدیک، قادر به ایجاد تعادل و توازن با قدرت آمریکا نخواهد شد و در نهایت تنها قدرت برتر است که قادر به ایجاد موازنه با دیگر قدرت‌هاست (drshafiee.blogfa.com).

اما در عمل به نظر می‌رسد آنچه که در سالهای ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ شاهد بوده ایم، یک نظام بین‌المللی در حال گذار بوده که میان چند قطبی و تک قطبی در نوسان و محدود به هنجارها و قواعد بین‌الملل، بویژه در چارچوب سازمان ملل متحد بوده است. اقدامات آمریکا نیز در این دوره کمتر مخالف بین‌المللی‌گرایی و چند جانبه‌گرایی بوده و عمدتاً در راستای آن حرکت کرده است.

۳-۱- نظام بین‌المللی تک قطبی سیال

مفهوم تک قطبی ریشه در ادبیات واقع‌گرایانه دارد. بر اساس نظریه واقع‌گرایی، قاعده حاکم بر نظام بین‌المللی آنارشی است و دولت‌ها بازیگرانی بسیط هستند که در این محیط هرج و مرج آمیز با یکدیگر تعامل دارند. «موازنه قوا» شیوه مرسوم و قاعده حاکم بر شکل دادن به نظم بین‌المللی است در نتیجه، وضعیت تک قطبی اساساً استثناء محسوب می‌شود که برای لحظه‌ای کوتاه وضعیت نظم جهانی را از حالت موازنه قوا خارج می‌سازد، به هر حال آنچه در تعریف نظام و قدرت تک قطبی آمده، به این ویژگی بارز اشاره دارد که هیچ «دولت منفرد» دیگری به اندازه لازم قوی نیست که

بتواند بر علیه آن قدرت اقدام به موازنه کند. در نتیجه قدرت تک قطبی در مقایسه با دیگر قدرت ها از امنیت بیشتری برخوردار است، قادر به تعیین نتیجه بیشتر مسائل بین المللی است و شانس زیادی برای کنترل رفتار داخلی و خارجی تقریباً تمام قدرت های کوچک نظام بین الملل را دارد از اینرو همانطور که گفته شد، نظام تک قطبی، در واقع جلوه ای از نظام موازنه قواست که در یک طرف این سیستم، تک قطب و در طرف دیگر این طیف، چند قطب قرار دارد و چنین نظامی نظام بین المللی تک قطبی سیال گفته می شود. البته بیشتر ادبیات موجود در محافل علمی آمریکا و بخش مهمی از محافل اروپایی بر تک قطبی بودن نظام بین الملل تاکید دارند (جمشیدی، ۱۳۸۵: ۸۰۰).

مدعیان این وضعیت، به قدرت نظامی گسترده آمریکا، چیرگی آن بر اقتصاد بین الملل، نقش آن در نهادهای بین المللی، وضعیت پیروزی این کشور در جنگ سرد، رهبری نظام لیبرالیسم، شکست ارتش های عراق و یوگسلاوی و به طور کلی، فاصله قدرت آن با سایر قدرت ها اشاره می کنند. از این نگاه، این برتری به آمریکا این توان را میدهد که در کانون منظومه سیاست جهانی قرار گرفته و از طریق ایجاد هژمونی واحد، به ایده‌ام القری جهانی لیبرال دموکراسی تحقق بخشد. در این سناریو به تعبیر «فراسرکامرون» جهان دارای یک کلاتر خواهد بود که نسبت به اعمال قانونی و ایجاد نظم با اتکا به توان و قدرت بی بدیلش اقدام خواهد کرد. در چنین نظامی که یک قدرت بر جسته وجود دارد که بر رفتار دولت ها و سمت گیری های خارجی دولت ها تاثیرگذار است. در نظام تک قطبی یک سلسله الزامات وجود دارد که این الزامات در قالب «جامعه پذیری» مطرح می شود (بدین معنا که دولت ها وقتی در نظام بین الملل قرار می گیرند قواعد و هنجارهای آنرا درونی کرده و می پذیرند)، جامعه پذیری موجب می شود که کشورها مثل هم شوند و شباهت زیادی با یکدیگر پیدا کنند. یعنی کشورها ناچار هستند که این الزامات را بپذیرند (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۸۵).

برای مثال؛ هیچ منبع دیگر و هیچ کشور دیگری به جبر تک قطب وجود ندارد که اگر دولت ها تمایل داشتند برای برقراری ائتلاف یا برقراری اتحاد به سوی او بروند. در نظام بین المللی تک قطبی سیال و با افزایش نقش آمریکا بعنوان تک قطبی نظام بین الملل، محدودیت های تازه ای بوجود آمد که بیشتر ناشی از الزامات شرایط تک قطبی بود.

چرا که در شرایط تک قطبی:

الف: کشورها ناچارند زمانی که مشکل امنیتی دارند خود را به قدرت برتر (تک قطب) نزدیک کنند. در یک منازعه بین المللی یک دولت منطقه‌ای به سختی می تواند به مخالفت با کشوری بپردازد که با تک قطب متحد شده است.

ب: کشورهای منطقه‌ای در یک نظام تک قطبی دارای یک انتخاب هستند. دولت های منطقه‌ای در ارتباط با تک قطب از قدرت مانور کمتری برخوردارند.

ج: کشورها در یک نظام تک قطبی باید سخت کوش باشند به دلیل وابستگی به قدرت مطلق

تک قطب، دولت های دیگر باید تلاش کنند تا موقعیت خویش را حفظ کنند.
د: تک قطب به شکل قوی تر در تعیین دستور کار بین المللی دخالت دارد. طبیعی است که تک قطب در زمینه منافع خویش بر دستور کار بین المللی تاثیر می گذارد (واعظی، ۱۳۸۵: ۱۲۶).
با وقوع حوادث یازده سپتامبر و طراحی حمله نظامی به افغانستان و سپس عراق بهترین فرصت برای تثبیت هژمونی آمریکا فراهم شد. اگر چه شاید نتوان ادعا کرد این واقعه سر آغاز سر فصل جدیدی در نظام بین المللی بود که تغییرات ساختاری را در آن موجب گشت، اما تردیدی نیست که به مثابه کاتالیزوری نیرومند در جهت تعریف و تبیین ساختار و فرایند نظام بین الملل که از فردای فروپاشی شوروی آغاز شد، ایفای نقش کرده است.

۲- خاورمیانه: ژئوپلیتیک پیچیده

محدوده جغرافیایی که امروزه با نام خاورمیانه شناخته می شود، منطقه ای است که سرزمین های میان دریای مدیترانه و خلیج فارس را در بر می گیرد. در واقع خاورمیانه بخشی از آفریقا اوراسیا یا به طور خاص آسیا شمرده می شود و در بعضی موارد جزیی از آفریقای شمالی را در بر می گیرد، که گروه های فرهنگی و نژادی گوناگونی را در بر می گیرد. بسیاری از تعریف های خاورمیانه چه در کتاب های مرجع و چه در اصطلاح عامیانه آن را ناحیه ای در جنوب غربی آسیا و دربرگیرنده کشورهای بین ایران و مصر معرفی کنند. با اینکه بخش بیشتر کشور مصر (به جز صحرای سینا) در آفریقای شمالی واقع شده ولی آن را جزو خاور میانه می دانند (قاسمی، ۱۳۹۰: ۲۱۵).

خاورمیانه از میانه قرن بیستم، مرکز توجه جهانی و شاید حساسترین منطقه جهان از نظر استراتژیکی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بوده و مکان کشمکش های دراز مدت اعراب و اسرائیل است. خاورمیانه از مناطقی است که به دلیل برخورداری از ذخایر عظیم نفت و گاز، یک منبع انرژی برای جهان به شمار می رود.

ژئوپلیتیک خاورمیانه همواره در تحولات سیاسی و اتخاذ استراتژی از طرف قدرت های جهانی از نقش و اهمیت فراوانی برخوردار بوده است. این منطقه به لحاظ استراتژیکی و ژئواستراتژیکی، در راهبرد قدرت های جهانی از سده های گذشته اهمیت داشته. پرتغال از خاورمیانه به عنوان منطقه ای حیاتی برای دسترسی به مروراید خلیج فارس، منسوجات هند و ادویه جنوب شرق آسیا استفاده می کرد اما این منطقه با کشف چاه های نفت به منطقه ای حیاتی برای انگلستان تبدیل شد. همچنین پس از پایان جنگ جهانی دوم برای شوروی سابق و به ویژه برای آمریکا در دهه های گذشته اهمیت آن امری بدیهی و آشکار بوده، از این رو دولت های آمریکا در گذشته و امروز نیز، برای سیطره بر خاورمیانه همواره تلاش های گوناگونی انجام داده اند. در واقع خاورمیانه یک منطقه استراتژیک برای قدرت های جهانی و دریای مدیترانه، دریای سرخ و خلیج فارس کانون رقابت دو قدرت برتر جهان

در اواسط قرن بیستم بوده است (برزگر، ۱۳۸۷: ۶۵۵).

منطقه خاورمیانه در دوران تسلط انگلستان بر جهان که تا سال ۱۹۷۱ ادامه داشت، از مهمترین مناطق تحت سلطه آن کشور به شمار می‌رفت. خاورمیانه از نظر انگلستان تنها راه دسترسی به هندوستان بود که توانست توسط رقیبان اروپایی مورد استفاده قرار گیرد. قدرتهای برتر جهان مانند انگلستان و آمریکا، پس از ظهور انقلاب کمونیستی در سرزمین روسیه همواره درصدد بود تا از توسعه و گسترش این انقلاب ضد سرمایه‌داری به سایر نقاط جهان جلوگیری کنند. این کشورها پس از اینکه پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را در اروپا تشکیل دادند، سعی کردند در خاورمیانه و خاور دور نیز چنین پیمانهای جهت جلوگیری از نفوذ شوروی به وجود بیاورد. پیمان بغداد که بعدها تبدیل به پیمان سنتو شد، از پیمانهای بود که به منظور جلوگیری از دست اندازی شوروی به نقاط مرکزی خاورمیانه منعقد شده بود (کمپ، هارکوی، ۱۳۸۳: ۴۳). از نظر ژئواستراتژیک، خاورمیانه محل اتصال سه قاره مهم آسیا، آفریقا و اروپاست، که در بخش آسیایی آن خلیج فارس به عنوان بزرگترین کانون ترانزیت انرژی جهان، تنگه های بسفر و داردانل به عنوان محلاتصال خاورمیانه با اروپا و کانال سوئز، به عنوان محل تلاقی خاورمیانه با آفریقا از اهمیتی ژئواکونومیک هم برخوردارند. در واقع می توان مدعی شد که خاورمیانه یک منطقه ژئواکونومیک هست، هم به دلیل تامین بخش عظیمی از انرژی جهان در بخش نفت و گاز، و هم به علت کانون اتصال بخش هایی از جهان با کشورهای صنعتی جنوب شرق آسیا.

۱-۲- ساختار نظام بین الملل و خاورمیانه

به نظر می‌رسد قدرت در نظام بین الملل، یعنی میزان نفوذ و تاثیر گذاری بر تحولات، عاملی مهم در تمایز میان دولت‌ها است. بنابراین نظام بین الملل، ساختاری متشکل از سلسله مراتب قدرت‌ها است. قدرت و مکانیسم توزیع آن، موجب تحول موقعیت بازیگران شود که نتیجه آن تحول در نظام بین الملل است. به عبارت بهتر کیفیت توزیع قدرت، نوع ساختار نظام بین الملل را مشخص می‌نماید. در نظام بین الملل چگونگی توزیع توانمندی ها در میان واحدها، عامل تمایز دولت‌هاست، همین توزیع است که مشخص می‌کند هر یک از واحدها چه جایگاهی دارند.

اگر توزیع توانمندی‌ها میان دو بازیگر باشد نظام دو قطبی و اگر قدرتهای بزرگ متعددی وجود داشته باشند، نظام چندقطبی است. بدون تردید عوامل سخت افزاری و نرم افزاری در دو عرصه داخلی و خارجی، منزلت قدرتی یک دولت را در نظام بین الملل مشخص می‌نماید. در گذشته ساختار نظامی سیاسی (سخت‌افزاری) در تعیین منزلت کشورها در نظام بین الملل بسیار تاثیر گذار بود. سپس ساختار اقتصادی تکنولوژیک و ساختار فرهنگی ارتباطی نقش فزاینده یافت. هر یک از این تحولات، بعدی از نقش و منزلت بازیگران را نشان می‌دهد. برای نمونه توانمندی بازیگران از زاویه سیاسی نظامی به

پنج دسته ابر قدرت، قدرت بزرگ، قدرت متوسط، قدرت کوچک و ریز قدرت تقسیم می‌شوند. توانمندی و حوزه فعالیت هر یک از این قدرتها متفاوت است. بسته به تعداد ابزار قدرتی که بازیگران دارند، هر یک می‌توانند به قدرت چند بعدی یا تک بعدی تقسیم شوند، ابرقدرتها توان تغییر در ساختار نظام بین‌الملل را به طور مطلق دارا هستند. گستره دسترسی به قدرت آنها جهانی است، در واقع می‌توان مدعی شد که ساختار نظام بین‌الملل برآیند اراده ابرقدرتهاست، آنها همه ابعاد قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی، تکنولوژیک و فرهنگی را به طور نسبی دارا می‌باشند و در عرصه بین‌المللی مقدرات آنها زیاد و محذورات شان کم است. بنابراین همواره در تلاش برای حفظ جایگاه خویش در صدد شکل دادن به نظم‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای هستند، با توجه به ویژگی‌های خاورمیانه، قدرت‌های جهانی همواره در صدد شکل دادن به نظم در این منطقه بر اساس اهداف و سیاست‌های کلان خود بوده و هستند (واعظی، ۱۳۸۹: ۷۶).

اهمیت بررسی نظام بین‌الملل در واقع در این است که در صدد توضیح و حل کردن چالش‌ها و بحران‌های بین‌المللی یا سامان دادن به آن در پرتو مساله نظم است.

۳- نظام بین‌الملل و مناقشات در خاورمیانه

تغییر و تحول در نظام بین‌الملل همواره عامل اصلی پویایی سیاست بین‌الملل و توازن‌ها و بلوک بندی‌ها در عرصه روابط میان دولت‌ها و مناطق بوده است. محیط همواره متغیر نظام بین‌المللی عامل اصلی نبود قطعیت در راهبرد پژوهشی متخصصان و تصمیم‌سازان سیاست‌خارجی است. در این چارچوب به نظر می‌رسد که تغییرهای ساختاری و درون‌سیستمی می‌تواند مناطق را نیز تحت تاثیر قرار دهد. زیر نظام‌های منطقه‌ای به عنوان بخشی از اجزای سازنده نظام بین‌المللی است که تغییرها در آن می‌تواند بسیاری از بازیگران منطقه را به خود درگیر سازد و پای بازیگرانی از دیگر مناطق را نیز به آن منطقه بکشانند. در نتیجه چنین روندی، جدای از درگیری بازیگر یا بازیگران رده اول ساختار نظام که همواره به عنوان عامل مداخله‌گر هر زیرنظام منطقه‌ای در آن زیرنظام حضوری مداخله‌گرانه دارند، بازیگران منطقه‌ای نیز می‌توانند در درون آن نظام منطقه‌ای و به واسطه تاثیرپذیری از ساختار و نظام بین‌المللی به منازعه کشیده شوند. خاورمیانه از جمله زیرنظام منطقه‌ای نظام بین‌المللی محسوب می‌شود که علاوه بر اینکه در شکل دهی نظام بین‌الملل تاثیر می‌گذارد خود نیز از آن تاثیر می‌پذیرد به نحوی که در بیشتر موارد این تاثیرگذاری و تاثیرپذیری به شکل و اشکال مختلف مناقشه، جنگ و بی‌ثباتی نمود پیدا می‌کند.

۳-۱- خاورمیانه و مناقشه دوقطبی

بدون تردید ژئوپلیتیک کنونی خاورمیانه با ویژگی‌های موجود به صورت ظهور حکومت‌هایی با

ایدئولوژیهای متعارض و رقیب بیشتر متأثر از ساختار نظام بین الملل با ماهیت موازنه قوای دو قطبی است. این نوع از موازنه قوا با افول قدرت‌های درجه اول پس از جنگ جهانی اول به رتبه ای پایین تر نظیر بریتانیا و فرانسه، آلمان، ژاپن، ایتالیا و صعود قدرتی درجه دوم همچون روسیه به مرتبه ای بالاتر به شکل یک ابرقدرت شکل واضح و مشخصی به خود گرفت و با گسترش تسلیحات اتمی و دیگر تجهیزات استراتژیک نظامی، جهان در عمل به دو قطب کاملاً متعارض شرق با رهبری شوروی سابق و غرب با رهبری آمریکا تقسیم شد. در این میان مبارزه دو ابرقدرت به جای رویارویی نظامی و مستقیم به صورت رقابت برای نفوذ در مناطق گوناگون جهان و تقویت صف دوستان در برابر رقیب تداوم پیدا نمود. یکی از مناطقی که برای دو ابرقدرت بسیار حیاتی بود، خاورمیانه است، لذا هر کدام از قدرت‌ها، به نوبه خود درصدد تاثیر گذاری بر دولت‌های منطقه و شکل دادن به نظمی در خاورمیانه مطابق اهداف و استراتژی‌های خود بودند. شوروی با نفوذ بر کشورهای نظیر عراق پس از سقوط نظام پادشاهی، مصر پس از کودتای افسران آزاد، سوریه پس از کودتای نظامیان و اشغال مستقیم افغانستان درصدد تحقق اهداف خود بود. آمریکا هم با نفوذ بر کشورهای عربی نفت خیز حاشیه خلیج فارس، نفوذ در ایران و تقویت اسرائیل درصدد تحقق اهداف خود بود. ناگفته نماند که بسیاری از کشورهای امروزی خاورمیانه در جریان همین رقابتهای دو ابرقدرت به صورت کشورهای مستقل شکل گرفتند. همچنین ماهیت دیکتاتوری‌های منطقه نیز به نوعی برآمده از رقابت این دو ابرقدرت در منطقه بود، بنابراین خاورمیانه امروزی با تمام ویژگی‌هایش محصول ساختار نظام بین الملل دوره جنگ سرد بود، اما در اواخر دهه ۸۰ میلادی حکومت شوروی عملاً دچار اضمحلال شد، و متعاقب آن دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ فرو ریخت.

همچنین، نظام دوقطبی و جنگ سرد دارای چهار پیامد عمده برای منطقه خاورمیانه بود: نخست این که نظام دو قطبی و آغاز جنگ سرد موجب شد تا استعمار به شکل رسمی آن از خاورمیانه رخت بریندد و نهضت‌های ملی برای مبارزه با استعمار تقویت نمود. دوم اینکه؛ استقلال دولت‌های ملی در خاورمیانه راه را برای همراهی ایدئولوژیک آنها با یکی از دو ابرقدرت آمریکا و شوروی هموار کرد. سوم؛ این که رقابت استراتژیک میان دو ابرقدرت موجب شد تا منازعات منطقه‌ای رنگ و بوی نظام جنگ سرد را به خود بگیرند. رقابت‌ها و منازعات میان کشورهای منطقه مانند اعراب و اسرائیل، ایران و عراق، عربستان سعودی و مصر، ترکیه و سوریه و یمن شمالی و جنوبی، بعد بین‌المللی پیدا کرده و متأثر از جنگ سرد میان دو ابرقدرت گردید. چهارم اینکه تحت تاثیر نظام دوقطبی، اتحادها و دسته بندی‌هایی در منطقه خاورمیانه شکل گرفت که طی آن کشورهای منطقه خود را با یکی از دو ابرقدرت متحد نمودند. (متقی، ۱۳۸۸: ۸۵) از این رو کشورهای محافظه کار عرب، ایران و ترکیه با ایالات متحده دست به اتحاد زدند در حالیکه شوریهایی چون مصر، الجزایر، لیبی، عراق، سوریه و یمن جنوبی در بلوک شوروی جای یافتند.

در مجموعه می توان گفت نظام دوقطبی، همکاری ها، دسته بندی ها یا اتفاق های متقارن (میان دولت های منطقه) و غیرمتقارن (میان دولت های منطقه از یک سو و یکی از ابرقدرت ها از سوی دیگر) در خاورمیانه و منطقه خلیج فارس به شکلی خاص سامان داد (متقی، ۱۳۸۵: ۲۲). به عبارت دیگر، سیاست خارجی کشورهای منطقه (همکاری و منازعه) تحت تاثیر ساختار نظام دوقطبی شکل گرفت.

۲-۳- خاورمیانه در دوران گذار

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد در سال ۱۹۹۱، قطب بندی های پیشین از میان برداشته شد و جهان به لحاظ ایدئولوژیک، حداقل با توجه به بازیگران محوری نظام یکدست شد. اتحاد جماهیر شوروی و پیش از آن چین کمونیست راه و روش سوسیالیستی و انقلابی گری را کنار گذاشتند و با ادغام در اقتصاد سرمایه داری در یک اردوگاه قرار گرفتند.

در این چارچوب به طور عملی، نظام موازنه دو قطبی از میان برداشته شد. این تحول در ساختار نظام بین الملل تحولاتی را نه تنها در ساختار حکومت های دیکتاتوری به وجود آورد که تحولاتی هم در ساختار نظم منطقه ای ایجاد نمود. به این ترتیب به نظر می رسد خاورمیانه آستان تحولاتی چشمگیر است؛ تحولاتی که می تواند تحول در چهار سطح را به دنبال داشته باشد:

سطح اول: تحول در مرزهای جغرافیایی کشورهای منطقه

سطح دوم: تحول در نظام سیاسی به صورت گذار به دموکراسی

سطح سوم: افول برخی قدرت های منطقه ای و ظهور قدرت های منطقه ای دیگر

سطح چهارم: ظهور نظم منطقه ای جدیدی منطبق با تحولات سه سطح بالا (حاجی

یوسفی، ۱۳۸۲: ۶۵)

همچنین یک تحول ساختاری دیگری در نظام بین الملل دیده می شود؛ این تحول ساختاری، تحول در از بین رفتن قطب به معنای کلاسیک کلمه، یعنی کشورهای قدرتمند مرکزی که تعیین کننده همه چیز در عرصه روابط بین الملل باشد، است.

شکل گرفتن لایه های مختلفی از روابط میان بازیگران متعدد بین المللی بعد دیگری از این تحول است. یعنی قواعد متفاوتی از رفتار در حوزه اقتصادی وجود دارد، در حوزه فرهنگ، جنبش های اجتماعی و ... نیز به همین شکل است. علاوه بر این بازیگران متعددی ظهور یافته اند که در تعاریف کلاسیک و ساختارهای کلاسیک روابط بین الملل سخنی از آن ها در میان نیست. مانند جنبش های اجتماعی، گروه های اجتماعی، شبکه های جهانی اطلاعاتی و ارتباطاتی که به شکل بازیگران متفاوتی در عرصه روابط بین الملل خود را نشان داده اند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۲: ۶۶).

بر اساس این تحول ساختاری، در نقاط مختلف جهان مانند خاورمیانه، تحولات متفاوتی در عرصه های سیاسی به وجود می آمد. بعنوان نمونه، در بسیاری از کشورهای خاورمیانه شاهد شکل گیری

جنبش‌هایی بودیم که از شکاف‌های ایجاد شده در اثر تحولات ساختاری جهانی سر بر آورده اند. میان عواملی که در شکل دادن به نظام بین‌المللی نقش ایفا کردند، جنگ برای آزادسازی کویت (۱۹۹۱) از موقعیت ممتازی برخوردار است. چرا که این جنگ سبب شد، آمریکا به عنوان قدرت غالب بعد از فروپاشی شوروی، قدرت خود را در مناطق مختلف جهان هر چه بیشتر تثبیت نماید و در نتیجه از دستاوردهای جنگ کویت به بهترین شکل ممکن استفاده کند. تنها پس از این جنگ بود که آمریکا توانست با حضور مستقیم و مؤثر خود، در منطقه خاورمیانه نقش تعیین‌کننده‌تری پیدا کند.

از سوی دیگر، پس از این جنگ، روسیه پایگاه‌های پیشین شوروی سابق را در خاورمیانه از دست داد. جنگ آزادسازی کویت موجب عمیق‌تر شدن اختلافات میان اعراب شد و در عوض موقعیت مناسبی در اختیار برخی کشورها نظیر اسرائیل قرار داد.

به طور کلی، زیر مجموعه عربی خاورمیانه کم‌ترین موفقیت را در راستای همگرایی داخلی و بهره‌برداری از موقعیت ایجاد شده در دنیای بعد از جنگ سرد داشته است (حاجی یوسفی، ۱۳۸۳: ۳۲). می‌توان چنین استدلال کرد که هر چند آمریکا از سال ۱۹۹۱ به این سو نقش قدرت غالب را در منطقه خاورمیانه ایفا نموده است، اما به دلیل اشتباهات استراتژیک، نتوانسته یا نخواسته است از فضای جهانی منطقه‌ای جدید برای گشودن یکی از گره‌های کور امنیتی، سیاسی و انسانی موجود در جهان استفاده کند و مساله نزاع میان فلسطین و اسرائیل همچنان لاینحل مانده است. به درازا کشیدن مساله فلسطین و اسرائیل موجب شد تا گروه‌های افراطی متفاوت در سرزمین‌های اشغالی تا حد تعیین‌کننده‌ای فعال شوند. بدیهی است در مقطع پس از شکست عراق در کویت و برگزاری کنفرانس صلح مادرید، نه تنها این امکان وجود داشت که این چالش منطقه‌ای برای همیشه حل شود بلکه در آن صورت آمریکا نیز می‌توانست قدرت خود را افزایش دهد.

۳-۳- خاورمیانه در نظام بین الملل تک قطبی

با وقوع حوادث یازده سپتامبر و طراحی حمله نظامی به افغانستان و سپس عراق بهترین فرصت برای تثبیت هژمونی آمریکا فراهم شد. اگر چه شاید نتوان ادعا کرد این واقعه سر آغاز سر فصل جدیدی در نظام بین‌المللی بود که تغییرات ساختاری را در آن موجب گشت، اما تردیدی نیست که به مثابه کاتالیزوری نیرومند در جهت تعریف و تبیین ساختار و فرایند نظام بین‌الملل که از فردای فروپاشی شوروی آغاز شد، ایفای نقش کرده است. لذا تصور و تلقی آمریکا از نظام و نظم بین‌المللی، ساختار سلسله مراتبی و هژمونیک است که در راس آن این کشور قرار دارد.

منطقه خاورمیانه همواره به دلیل پیچیدگی‌های مختلف و دخیل بودن بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در آن، شرایط امنیتی سیاسی خاصی داشته است که این پیچیدگی‌ها پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله آمریکا به دو کشور افغانستان و عراق صد چندان شد. در نظام بین‌الملل تک

قطبی هرچند آمریکا تلاش کرد تا بعنوان تک قطب نقش فزونی در مناقشات خاورمیانه ایفا کند اما خود آمریکا بعنوان بخشی از معضله امنیتی خاورمیانه محسوب می شد؛ حضور در عراق و افغانستان و کشاکش گروه های مختلف از جمله گروه های تروریستی برای مقابله با آمریکا خود به عاملی جهت گسترش بی ثباتی و افزایش مناقشات تبدیل شده بود.

۴- نظام بین الملل احتمالی آینده: دو- چند قطبی

هنگامی که از نظام بین الملل سخن به میان می آید این بدین معناست که با یک رهیافت سیستمی و کلان به تحولات نگریسته می شود. در چنین وضعیتی میزان توزیع قدرت میان واحدها و بازیگران یعنی قطب بندی شکل نظام و دگرذیسی های آن را نمایان می سازد. بسیاری از پژوهشگران عرصه سیاست بین الملل درباره چگونگی نظام بین الملل کنونی هم نظر نیستند و طیف مختلفی از نظرات در این زمینه وجود دارد.

برای نمونه «ولفورت» هنوز نظام بین الملل کنونی را تک قطبی می داند و بر این باور است که نظام بین الملل تک قطبی «موقت» یا «لحظه» نبوده و برای حداقل یک دهه تداوم دارد، زیرا به نظر او آمریکا در این دوران از تمام قدرت های بزرگ دیگر نظام برتر است و افزون بر این آمریکا تنها قدرت برجسته در تاریخ بین المللی با پیروگی قطعی در تمامی عوامل قدرت یعنی قدرت نظامی، اقتصادی، تکنولوژیک و ژئوپلتیک است. همچنین از نظر ولفورت نظام تک قطبی جاری روبه صلح دارد؛ یعنی رقابت هژمونیک بر سر رهبری نظام بین الملل که یکی از منابع مهم کشمکش محسوب می شود، دیگر وجود ندارد. البته بحران اقتصادی سال ۲۰۰۷ آمریکا و تداوم آن به صورت بحران اقتصادی بین المللی در سال ۲۰۰۸ نشان داد که این دیدگاه تا چه حدی از واقعیت دور است.

اما در دیگر سو پژوهشگران دیگری وجود دارد که این دیدگاه ولفورت را نقد کردند که اولین آن «ریچارد هاس» رییس شورای روابط خارجی آمریکا بود. هاس در مقاله ای تحت عنوان «عصر بی قطبی: آنچه ایالات متحده برای تفوق خود انجام خواهد داد» در مجله فارین افیرز در سال ۲۰۰۸ اعلام کرد که «لحظه تک قطبی» آمریکا پایان یافته است؛ براساس این دیدگاه، نظام بین الملل در قرن بیست و یکم با تحولات و تغییرات گسترده ای مواجه شده چراکه قدرت در این قرن بیشتر به سمت توزیع تمایل دارد تا تمرکز وی که نظام بین الملل کنونی را یک نظام بین الملل «بی قطب» می خواند، اعتقاد دارد که یک جهان بی قطب نه تنها در برگیرنده بازیگران متعدد است بلکه شامل فقدان ساختار ثابت و قابل پیش بینی است. در چنین شرایطی نظام بین الملل متحول و متغیر خواهد بود و نظام بین المللی بی قطبی به صورت نظام های بین المللی تک قطبی، دو قطبی و چند قطبی و یا ترکیبی عمل خواهد کرد (Haas, 2008, 44).

همچنین «فرید زکریا» استاد دانشگاه ییل و عضو شورای روابط خارجی آمریکا در کتابی تحت

عنوان «جهان پسا آمریکایی»، جهان جدیدی را تبیین کرد که توانسته تحولات جدید در قرن بیست و یکم را نشان دهد. زکریا که ساخت بندی این تحولات را با واژه «جهان پسا آمریکایی» بیان می کند، معتقد است که از منظر وی، جهان طی پانصد سال گذشته شاهد سه جابجایی ساختاری در قدرت و توزیع آن در حوزه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بوده است. اولین تحول در توزیع قدرت به قرن پازدهم بازمی گردد که گستره تغییرات آن تا قرن هجدهم طول کشید. این فراگرد قدرت، «مدرنیته» را در علوم و فناوری، تجارت و سرمایه داری به وجود آورد که درعین حال موجبات تسلط سیاسی غرب و تداوم آن شد. دومین تحول در سال های پایانی قرن هجدهم رخ داد و آن ظهور ایالات متحده آمریکا بعنوان یک قدرت جدید بین المللی بود. آمریکا طی سال های گذشته بر اقتصاد، سیاست، علوم و فرهنگ جهانی مسلط بوده و طی بیست سال گذشته این تفوق بر تاریخ مدرن را در اختیار داشته است. از دیدگاه فرید زکریا اینک ما در سومین دوره تحول در توزیع قدرت در عصر مدرن به سر می بریم (Zakaria, 2008, 9).

یکی از وجوه این دوران نوین، انتقال قدرت از دولت ها به بازیگران جدید است. این بازیگران جدید و در حال ظهور، طیفی از دولت ها و بازیگران غیردولتی را در برمی گیرند. در جهان جدید، سلسله مراتب قدرت، تمرکزگرایی و نظارت ضعیف شده است. در چنین فضایی، قدرت دولت-ملت ها در جهات مختلف بازتوزیع شده است و از تاثیر سنتی قدرت ملی، چه از لحاظ اقتصادی و چه نظامی، کاسته شده است. نظام نوپدید بین المللی با نظام های پیشین خود تفاوت کامل دارد. یکصدسال پیش، نظامی چندقطبی وجود داشت که از سوی مجموعه ای از قدرت های اروپایی، با ائتلاف ها، رقابت ها و جنگ های دائمی جابجا می شد. در پی پایان چنین نظامی، نظام دوقطبی دوران جنگ سرد فرارسید که از بسیاری جهات باثبات و در عین حال وجود دوا بر قدرت، با تقابل های منطقه ای همراه بود. از منظر فرید زکریا «با پایان جنگ سرد ما با نوعی جهان آمریکایی روبرو هستیم که در وضعیت تک قطبی اقتصاد جهانی و نظامی قرار دارد». اما در سایر ابعاد صنعتی، مالی، آموزشی، اجتماعی، فرهنگی قدرت در حال بازتوزیع و فاصله گرفتن از تفوق آمریکایی است (زکریا، ۱۳۸۸: ۷).

البته چین از جمله کشورهایی است که در جهان پسا آمریکایی فرید زکریا حضور پررنگی دارد. در این مسیر «ساموئل هانتینگتون» استاد روابط بین الملل دانشگاه هاروارد نیز نظام بین الملل کنونی را «تک - چندقطبی» خواند که نشانگر حضور یک ابرقدرت یعنی آمریکا با چندین قدرت بزرگ دیگر است. او در سال ۱۹۹۹ در مقاله ای تحت عنوان «ابر قدرت تنها» اعلام کرد که ما وارد یک نظام تک چندقطبی شده ایم. مقصود هانتینگتون از نظام تک چند قطبی، نظامی است با یک کشور برجسته که مشارکت او برای به تنهایی برای حل مسائل بین المللی کافی نیست و برای رسیدن به اهداف نیازمند مشارکت دیگر قدرت هاست (حسینی اسفیدواجانی، ۱۳۸۵: ۱۲۵).

البته این رویکرد هانتینگتون اشاره به وضعیتی دارد که پیش از این «ریچارد رز کرانس» آن را

یک نظام بین‌الملل «دو - چند قطبی» نامیده بود و در واقع تبیین یک وضعیت دلخواه بود و نه یک وضع موجود. او وضعیت را با توجه به ویژگی‌های نظام دوقطبی و چندقطبی تبیین کرده بود که نمونه آن به بحران کوبا در سال ۱۹۶۲ بازمی‌گشت در این سال دو ابرقدرت آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی به این باور رسیدند که باید رفتار خود را محدود و کنترل کنند. از این رو در سال ۱۹۶۳ معاهده «منع آزمایش‌های اتمی» به امضا رسید. این دوره را پاره‌ای از پژوهشگران «دو چندمرکزی» یا «دو چندقطبی» می‌نامند. ولی این دو عنوان از نظر محتوایی نیز تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؛ برعکس نظام چندقطبی سنتی که قدرت‌ها کم و بیش می‌توانستند سمت‌گیری‌های سیاسی خود را با بیرون رفتن از یک اتحادیه و پیوستن به یک اتحادیه دیگر دگرگون سازند، در نظام «دو چندمرکزی» چنین حالتی به سادگی رخ نمی‌دهد. در نظام «دو چندقطبی» مراکز وابسته به سیاست خارجی یک از دو ابرقدرت، متحد باقی می‌مانند ولی گاهی در درون اتحادیه در برابر سلطه‌گری دیگران مقاومت می‌کنند یا برای حفظ منافع ملی خود به رقابت می‌پردازند (Rosecrance, ۱۹۶۹, ۳۲۵-۳۲۷) که این نمونه را می‌توان در فرانسه غرب مشاهده کرد.

بنابراین در چنین نظام بین‌المللی:

۱. دو ابرقدرت با چند قدرت بزرگ وجود دارند و نظام با ثبات و قواعد بازی محدود و روشن، خواهد بود.

۲. در چنین نظام بین‌المللی، به دلیل نبود عناصر آشوب‌ساز در نظام به شیوه گذشته، از قبیل، ایدئولوژی‌های بحران‌ساز و جاه‌طلبی رهبران و همچنین به دلیل کاهش گوناگونی‌ها در ارتباط با منابع موجود جهانی، از قبیل انرژی نفت، میزان اختلالات و عناصر آشوب‌ساز در میان دولت‌ها به خصوص در دو سطح ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ، در کمترین حد خود بوده و تحت این شرایط، مکانیسم تنظیم‌کننده نظام در قالب وابستگی متقابل توانایی غلبه بر اختلال‌آفرین‌های آن را دارد. که بر مبنای آن، استراتژی پیوند و خویش‌تنداری سیاسی، جایگزین استراتژی تحمیل و تقابل نظامی می‌شود (سازمند، ۱۳۹۰: ۲۶۷).

۳. در چنین نظام بین‌المللی، سمت‌گیری بر موضوعات و مسائل سیاسی امنیتی منجر به ناخشنودی ابرقدرت‌ها از وضعیت نظام بین‌الملل و احساس عدم امنیت و در نهایت جنگ بین آنها، نمی‌شود. در حقیقت، در چنین نظامی، اگر سلسله‌مراتب روشنی در موضوعات دستور کار بین‌المللی وجود نداشته باشد، ترتیب موضوعات بر اساس مسائل داخلی و بین‌المللی ناشی از وابستگی متقابل به‌خصوص در حوزه اقتصاد تعیین می‌شود.

۴. در چنین نظام بین‌المللی، موضوع تامین امنیت انرژی، مهم‌ترین چالش برای دولت‌ها در سه سطح: ابرقدرت‌ها - قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های منطقه‌ای خواهد بود. وابستگی شدید کشورهای توسعه‌یافته به انرژی زهفته در کشورهای صاحب این ذخایر، فرصت‌ها و چالش‌های استراتژیکی را

برای این کشورها ایجاد می‌کند. در مجموع به نظر می‌رسد که موازنه جدیدی در حوزه انرژی، نفت در حال ظهور و شکل‌گیری است (Brzezinski, 2012, 98).

۱-۴- نظام بین الملل جدید: آشوب در خاورمیانه

پس از یازده سپتامبر بویژه در سالهای ۷- ۲۰۰۶ شاهد فرایندی بودیم که در چارچوب آن، روندهای تحولی در ساختار نظام بین‌الملل شکل گرفت که به موجب آن به افزایش قدرت برخی کشورها همچون چین و روسیه، و در مقابل، کاهش قدرت اقتصادی ایالات متحده انجامید. این روندهای متحول ساختاری که در درون خود خیزش و ظهور قدرت‌های جدید را به همراه داشت، سمت و سویی با توزیع مجدد قدرت در درون نظام بین‌الملل را پیش گرفت. با ظهور و بروز چنین نظام بین‌المللی، فضای زیرنظام‌هایی همانند خاورمیانه نیز به شدت متحول گردید.

پس لرزه‌های پایان جنگ سرد شاید با تاخیری بیست ساله به خاورمیانه رسید و منجر به ایجاد تحولاتی در ساختار حکومت‌های منطقه گردید، حکومت بعث عراق سقوط نمود، مصر دچار انقلاب از پایین شد، سوریه دامنگیر جنگی خونین و بحران داخلی شده و گروه تروریستی موسوم به دولت اسلامی (داعش) در گستره جغرافیایی سوریه و عراق ظهور کرده است. زیرنظام خاورمیانه سه سال است که درگیر موجی از نارضایتی‌های سیاسی اجتماعی شده است که تغییر و تحول سیاسی در برخی کشورها از جمله مصر و تونس و همچنین، تغییرهای اجتماعی در تعامل‌های سیاسی اجتماعی گروه‌های داخلی تمامی کشورهای عربی خاورمیانه را به دنبال داشته است. البته برخی کشورهای غیر عرب از جمله ترکیه نیز درگیر این موج خیزش‌های سیاسی اجتماعی درونی در جهان عرب شده‌اند. این تغییر و تحول‌ها چنان فضای بی‌ثباتی در منطقه ایجاد کرده است که فضای تصمیم‌گیری و روبراوری با پیامدهای چنین بی‌ثباتی‌هایی را برای تصمیم‌سازان سیاست خارجی کشورهای درگیر در این بحران‌ها بسیار پیچیده و مبهم ساخته است. از این رو می‌توان گفت که خیزش‌های اخیر در جهان عرب نمونه‌ای آشکار از تحول‌های درون سیستمی است که بازیگران بسیاری را درگیر خود ساخته، کشورهای زیادی را در جهت استفاده بیشینه از آن به تکاپو واداشته است.

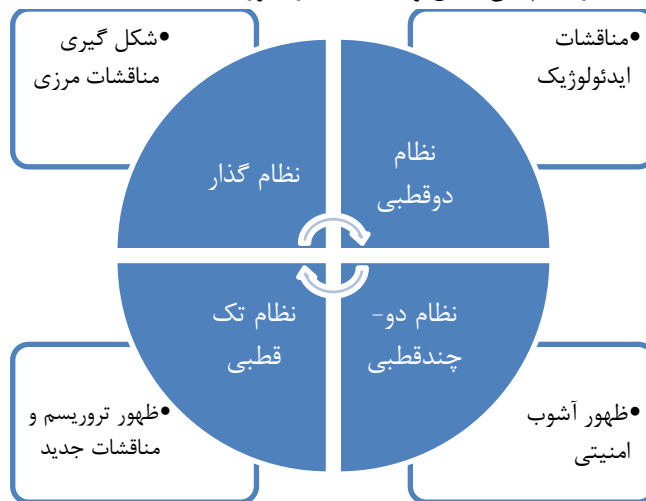
آنچه در این میان اهمیت بسیاری دارد، تحول در نظام بین‌الملل و تبدیل آن به یک نظام بین‌الملل دو-چندقطبی با ماهیت متحول توزیع قدرت باعث گردیده تا عنصر «غیر قابل پیش‌بینی بودن» به شاخصه اصلی تحولات در منطقه خاورمیانه تبدیل گردد.

آنچه عنصر «غیر قابل پیش‌بینی بودن» تحولات در خاورمیانه ایجاد کرده، پدیدآیی آشوب امنیتی در منطقه خاورمیانه است، آشوبی که برخی عناصر آن ریشه در تداوم بی‌ثباتی مزمن از دهه‌های

گذشته دارد و برخی دیگر نیز وابسته به تحول ساختاری در نظام بین الملل و سریز آشوب در نظام بین الملل به زیرنظام منطقه‌ای خاورمیانه است. در این چارچوب مشاهده می‌شود که همراه با محدودیت قدرت آمریکا برخی همکاری‌ها (همکاری‌هایی که در شرایط قبل از رخداد خیزش‌های جهان عرب امکان شکل‌گیری آن بسیار مشکل بود) در این بی‌ثباتی‌ها شکل گرفت که هر چه غیرقابل پیش‌بینی بودن محاسبه‌ها در خاورمیانه را به اثبات رساند؛ همچنین در فضای تحولی جدید رقابت‌های جدیدی نیز شکل گرفت و یا رقابت‌های گذشته شکل گسترده‌تر و بیشینه‌ای به خود گرفت.

ترکیه، قطر و عربستان برای کسب منافع بیشینه از شرایط بوجود آمده در برخی حوزه‌ها همچون سوریه در یک مسیر قرار گرفتند و اتحادی نانوشته بین آن‌ها شکل گرفت. از دیگر سو، ترکیه به صورت نانوشته در مصر تضاد منافع گسترده‌ای با بسیاری از کشورهای عربی پیدا کرد. براین اساس ما شاهد هستیم، خاورمیانه در یک آشوب سیستمی قرار دارد که رقابت و همکاری به طور گسترده در وضعیت سیال و پویا قرار گرفته است.

شکل ۱: ساختار نظام بین الملل و مناقشات در خاورمیانه



نتیجه گیری:

خاورمیانه؛ منطقه ای پیچیده، با ساختاری درهم تنیده و متکثر که ژئوپلیتیک قدرت در آن نیز در وضعیت سیال و پویا قرار دارد. در چنین منطقه ای با مجموعه ای از تکثر و پیچیده‌گی‌ها بسیار دور از انتظار نخواهد بود که ما شاهد تداوم و گسترش افقی و عمودی بحران مناقشه باشیم.

اگرچه عوامل و عناصر متنوع و متعددی بر ایجاد، گسترش و تداوم بحران و مناقشه در منطقه خاورمیانه تاثیر گذار است اما مقاله حاضر با عبور از آن اما درعین حال پذیرش، با واکاوی عناصر ساختار نظام بین الملل بعنوان یک چارچوب نظری در تلاش است، عامل و عنصر ساختار نظام بین الملل و تغییرات آن را در پهنه پرسیمان خود قرار دهد سپس کارکرد این شاخص مهم را در تغییرات مزمی مناقشات مورد بررسی قرار دهد. آنچه در این میان بیشتر نمود یافته، تاثیرات ساختاری بر زیرنظام خاورمیانه بسیار گسترده است، به نحوی که در هر دوره تاریخی از تغییرات ساختاری در نظم بین المللی، ما شاهد تغییرات و دگردیسی‌های عمده‌ای در نظم امنیتی خاورمیانه بوده‌ایم که کارکرد همیشگی آن، تداوم مزمین بحران و مناقشه در این منطقه پر آشوب بوده است.

اما این دگردیسی‌ها در دوره کنونی نظام بین الملل بر زیرنظام خاورمیانه بسیار ویژه بوده است چراکه با کم رنگ شدن نظم تک قطبی و بروز نشانه عای جدیدی از ظهور نظم دو - چند قطبی، خاورمیانه نیز دچار آشوب سیستمی شده است. کهنه‌ها می میرند و تازه‌ها هنوز به دنیا نیامده اند این وصفی است که بیوردن هتته از نظریه پردازان منطقه گرایی، درباره «جهانی شدن» و پیامدهای آن برای حیات و مناسبات انسان‌ها در گستره کره خاکی گفته است. فارغ از این که جهانی شدن خوب یا بد تفسیر شود، این مساله به عنوان اصل پذیرفته شده است که ساختارهای قدیمی فرو می ریزند اما فرصت برای ایجاد ساختارهای تازه ایجاد نشده است. به همین دلیل، گسترش عمق و دامنه بی ثباتی‌ها (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی) در سطح جهانی یکی از پیامدهای چنین وضعیتی است.

به نظر می رسد این تعبیر را درباره وضعیت کنونی خاورمیانه نیز به شکلی ویژه می توان به کار برد. البته منظور تاثیرات جهانی شدن بر زیرسیستم خاورمیانه نیست، بلکه منظور تحولاتی است که این منطقه در سال‌های گذشته هم متاثر از پویش‌های درون منطقه‌ای و هم پویش‌های سیستمی در سطح نظام بین الملل درگیر آن شده است. در پی چنین تاثیراتی، نظم‌های قدیمی فروپاشیده و جای خود را به منطقه‌ای پر از آشوب‌های چندلایه و عمیق داده است که در صورت مدیریت نشدن صحیح پیامدهای منفی زیادی می تواند برای نظم پسین در این منطقه داشته باشد؛ نظمی که قرار است از دل آشوب‌های کنونی بیرون آید و ممکن است شکل ناقصی از تعادل و توازن بین دولت‌های منطقه و با حضور برخی گروه‌های قومی و مذهبی (از جمله کردها، و گروه‌های شیعی و سنی در گستره منطقه) باشد.

خیزش‌های عربی خاکستر را از آتش رقابت‌های پنهان بین برخی کشورهای منطقه زدود و چنان آتشی در دامن جهان عرب انداخت که شکل‌گیری گروه تروریستی موسوم به «دولت اسلامی عراق و شام» (داعش) در این منطقه، تنها یکی از پیامدهای فاجعه بار آن است. رقابت‌های منفی منطقه‌ای که بین بازیگران اصلی منطقه در سال‌های پس از سرنگونی صدام حسین در سال ۲۰۰۳ شکل گرفته بود، در فضای ملتهب هنگامه خیزش‌های عربی شکل تازه‌ای از نبردهای نیابتی را هم در فضای سیاسی-اجتماعی درون کشورهای درگیر انقلاب و هم در فضای کلان تر در سطح کشوری ایجاد کرد.

تاثیرپذیری همزمان مولفه‌های گوناگون تنش‌زا از یکدیگر و همپوشانی بسیاری از چالش‌های ایجاد شده (ترکیه با عربستان در مبارزه با نظام سوریه همکاری می‌کرد در حالی که در مصر بر سر گروه‌های اسلام‌گرا با یکدیگر درگیری داشتند، ایران و ترکیه در مصر منافع مشترکی را دنبال می‌کردند، در حالی که در سوریه در مقابل هم قرار گرفتند، دولت نظامی مصر منافعش در عراق در حفظ ثبات سیاسی است و از این جهت به ایران نزدیک است، در حالی که عربستان که متحد منطقه‌ای اصلی نظام کنونی مصر است، یکی از پایه‌های اصلی پشتیبانی از گروه داعش در عراق است) نوع پیچیده‌ای از مناقشات را در منطقه به وجود آورده است.

در فرجام، تغییرات سیستمی در نظام بین‌الملل به دلیل پویای سیستمی در وضعیت «سرریز رقابتی» شده و چنین وضعیتی باعث تقویت رقابت‌های قدرت‌های سیستمی در مناطق راهبردی (استراتژیک) جهان و خاورمیانه از جمله این مناطق است که به دلیل سرریز تنش‌های قدرت‌ها در سطح سیستمی، دچار «رخوت خرد جمعی» شده و در نهایت به تقویت نگاه امنیتی کشورهای منطقه به یکدیگر انجامیده است.

منابع:

الف) منابع فارسی

- احمدی، حمید (پاییز ۱۳۸۸)، «خاورمیانه و نظام بین الملل پس از جنگ سرد»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۳.
- ایکنبری، جان (۱۳۸۲)، تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: موسسه تحقیقات بین المللی تهران.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۷)، «ایران، خاورمیانه و امنیت بین الملل»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۸۶.
- جمشیدی، محمد (۱۳۸۶)، «نظام های بین المللی تک قدرت محور: تک قطبی، هژمونی، امپراطوری»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره چهارم.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۲)، «جمهوری اسلامی ایران و نظام بین المللی دستخوش دگرگونی»، فصلنامه راهبرد دفاعی، شماره ۲.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۳) ایران و خاورمیانه: گفتارهایی در سیاست خارجی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۵)، «نظام بین الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، کتاب نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
- حسینی اسفیدواجانی، سیدمهدی (۱۳۸۵)، «سیاست خارجی ایران و نظام بین الملل کنونی»، بخش نخست، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۲۴.
- حسینی متین، سید مهدی (۱۳۸۸)، «نظام بین الملل پس از جنگ سرد و اثرات آن بر سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه روابط خارجی، فصلنامه روابط خارجی، سال اول، شماره سوم.
- زکریا، فرید (۱۳۸۸)، جهان پسا-آمریکایی، ترجمه احمد عزیزی، تهران: انتشارات هرمس.
- سازمند، بهاره (۱۳۹۰)، سیاست خارجی قدرت های بزرگ، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
- ستوده، محمد (۱۳۸۰)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و ساختار نظام بین الملل»، فصلنامه علوم سیاسی.
- شفیعی، نوذر (۱۳۸۲)، نظریه های رایج در باره ساختار نظام بین الملل [http://drshafiee.blogfa.com/post.aspx](http://drshafiee.blogfa.com/post.aspx?http://drshafiee.blogfa.com/post.aspx)
- قاسمی، حسن (۱۳۹۰)، «جهانی شدن و ژئوپلیتیک در خاورمیانه: بازی های قدیمی، قواعد

- جدید»، فصلنامه مطالعات خاور میانه، شماره ۶۷.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳)، «نظام بین المللی جدید: هژمونی، چند قطبی یا یک-چندقطبی»، فصلنامه سیاست دفاعی، سال دوازدهم، شماره ۴۸.
- کمپ، جفری و هارکاو (۱۳۸۳)، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، ترجمه سیدمهدی حسینی متین، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۵)، آمریکا؛ هژمونی شکننده و راهبرد جمهوری اسلامی ایران، تهران: پژوهشکده راهبرد دفاعی.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۸)، نظام دوقطبی و جنگ عراق و ایران، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.
- معین الدینی، جواد و مهین رضایور (۱۳۸۷)، «تاثیر ساختار نظام بین الملل بر هژمونی منطقه ای ایران»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۲، شماره دوم.
- واعظی محمود (۱۳۸۶)، «روندها و ساختارها در وضعیت جدید جهانی»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۲۱.
- واعظی، محمود (۱۳۸۹)، «نظام نوین بین الملل و مدیریت بحران های بین المللی» فصلنامه راهبرد، شماره ۵۶، سال نوزدهم.

ب) منابع انگلیسی

- Brzezinski, Zbigniew, (۲۰۱۲), Strategic Vision: America and the Crisis of Global Power, Basic Books.
- Haass, Richard N.(May/June۲۰۰۸), "The Age of Nonpolarity: What will Follow U.S Dominance", Foreign Affairs, Vol.۸۷, No. ۳.
- Rosecrance. Richard N. (۱۹۶۹), "Bipolarity, Multipolarity and the Future" In James N. Rosenau (ed.). International Politics and Foreign Policy: A Reader in Research and Theory. (New York: The Free Press.
- Zakaria, Fareed, (۲۰۰۸), "The Post-American World", New York: Norton Company.